Kh\_Osool\_SMJS\_980911

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۱۱/۹/۱۳۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

داشتیم در مورد این صحبت می‌کردیم که آیا آبی که مملوک هست آیا این آب مملوک را دیگران درش حقی دارند یا حق ندارند؟ این بحث را دنبال می‌کردیم. در مسئله یک سری روایاتی هست من جمله روایت محمد بن سنان که ما از جهت سندی آن را معتبر می‌دانیم و اشکال نمی‌کنیم.

روایت محمد بن سنان عبارتی را که اصلش ظاهراً از پیامبر صلوات الله علیه هست و امام علیه السلام به کلام استشهاد کردند آمده سألته عن ماء الوادی قال ان المسلمین شکاء فی الماء و النار و الکلاء.

در بعضی روایت‌های دیگری لا یحل منع الملح و النار تعبیر شده. روایت‌های منع الملح و نار این احتمال درش جدی هست که مراد از منع ملح و نار همان بحث ماءٌ باشد که از روایت استفاده می‌شود که مکروه هست شخص ماءٌ را از دیگران منع کردن. اما عمدتاً روایت محمد بن سنان مورد بحث هست.

ان المسلمین شرکاء فی الماء و النار و الکلاء. آن مراد چی است؟

این روایت یک سری بحث‌های اول فقه الحدیثی دارد. یک بحث‌های سندی دارد. در بحث‌های سندی یک سری از بحث‌هایش را جلسة قبل اشاره کردم در مورد مراد از احمد بن محمد، طریق به احمد بن محمد و این بحث‌هایی که در جلسة قبل گذشت. یک نکته‌ای در مورد ابی الحسن علیه السلام که در این سند هست عرض کردیم که ظاهراً مراد امام رضا علیه السلام هست در روضة المتقین، ج۷، صفحة ۱۶۳ هم به امام رضا تفسیر کرده.

ولی در تذکره چاپ قدیمی صفحة ۴۰۳ این روایت را که نقل می‌کند محمد بن سنان عن کاظم علیه السلام آورده. رفقا این را هم در کلاس راهنما ملاحظه بفرمایید ببینید محمد بن سنان عن الکاظم می‌تواند باشد یا عن الرضا علیه السلام هست؟

اما در مورد متن حدیث.

متن حدیث که یک مقداری هم فقه الحدیثش در بحث ما هم دخالت دارد.

اینکه مراد از این نار چی است؟ مرحوم ملا محمد تقی مجلسی در روضة المتقین اینجوری فرموده: النار ای ما یوقد به النار و هو الحطب. آتشگیر که حطب باشد. آتشگیر یعنی هیزم.

او الاعم منه و من شجر النار و هجر النار و استظاعه و الاستدفاع بنار الغیر. این دو معنا را ایشان مطرح کردند.

البته اینجا توضیح نداده در مورد این حطب. در مورد حطب توضیحی نداده، بعد در موردش صحبت می‌کنیم.

مرحوم مجلسی در مورد این نار تعبیر کردند و النار إمّا المراد به ما تحصل بها ای الحطب فی الاراض المباحة او اقتباس النار و الکلاء فی المراه المباح الله اعلم.

ایشان در هر دو تفسیری که کرده قید اراضی مباحه را دارد. این عبارت برای ملاذ الاخیار جلد ۱۱، صفحة ۲۳۴ است.

روایت قبلی، روضة المتقین، جلد۷، صفحة ۱۶۳ بود.

اینجا سألته عن ماء الوادی، یک موقعی هست، مراد این هست که اینکه ما مراد این بدانیم که اصلاً آب هیچ وقت شخص مالک نمی‌شود، مالکش نیست. یا اگر هم مالک بشود باید این را در اختیار دیگران بگذارد و امثال اینها. این ظاهراً مراد نیست روایت دیگرش را هم می‌خوانیم. مراد از اینها ظاهراً همین تفسیرهایی هست که مرحوم مجلسی کرده به خصوص اینکه مراد از نار هیزم باشد خیلی معنای سرراستی است. بحث این هست که اصلاً سؤالی که کردند ماء الوادی. ماء وادی یعنی آبی که در دشت‌ها، وادی یعنی در دره‌ها. این ماءها نوعاً ماءهایی هست که در خود وسط دره وجود دارد، فوقش این است که یک شخص آمده یک سد بندی درست کرده و قسمتی از این را محصور کرده.

اصل اینها چیزهایی نیست که به دست آمدن این ماء مثل چاه کنده باشد با حیازتی چیزی به دست آورده باشد. اصل آب، آبی هست که به طور. در زمین‌های مباحه و امثال اینها هست. ظاهراً مراد از این، اصلاً سؤال از این است که اصلاً ماء وادی را شخص ملاک می‌شود یا مالک نمی‌شود؟ امام علیه السلام می‌خواهند بفرمایند که نه ماء وادی را شخص مالک نمی‌شود، صرفاً یک اولویتی نسبت به آن پیدا می‌کند و این اولویت حق سبق می‌آورد. اما اینکه فضل مائش را بخواهد از دیگران منع کند نمی‌تواند. کلام پیغمبر را هم در این مورد گویا حضرت تطبیق کرده، نه در مطلق آبی که ولو طرف مالک باشد و امثال اینها. ظاهراً مراد از آن نار و کلاء هم همین هست که مراعی که در بیابان‌ها هست این مراعی، ملک شخصی نمی‌شود، هیزم‌هایی که در بیابان‌ها هست، طرف نمی‌تواند این هیزم‌ها را، دور یک منطقه را دیوار بکشد بگوید که هیزم‌های اینجا مال من. این هیزم‌ها ملک عمومی است و فوقش این است که با دیوار کشیدن یک نوع حق سبقی پیدا کند. یعنی اگر او بخواهد از این هیزم‌ها استفاده کند دیگری نتواند بیاید یک نوع اولویت من سبق ما لم یسبق الیه احد داخل در آن مصداق باشد.

شاگرد: انصراف است، تناسب حکم موضوع است؟

استاد: اوّلاً اینکه اصلاً اجماعی شاید باشد که مجرد اینکه طرف یک، در خانه‌اش نار دارد، آتش دارد، نمی‌تواند دیگری را منع کند، یک نوع مسلّم است به آن معنای عامش مراد نیست. وقتی آن معنای عامّش مراد نباشد اینکه مراد چی هست یک مفهوم اینجور نیست که بتوانیم.

شاگرد:

استاد: این پیداست به یک شیء خاصی اشاره دارد. اینکه از اوّل اطلاقش منعقد نمی‌شود این ناظر به یک مورد ویژه است. وقتی ناظر به یک مورد ویژه شد این اطلاق در یک معنای منعقد نمی‌شود، نه اینکه ظهور در عموم دارد، ما ظهور در عموم را به مقداری که تخصیص خورده تخصیص می‌زنیم به الباقی تمسک می‌کنیم. از اوّل ظهور در عموم ندارد، پیداست ناظر به یک مورد خاص و ویژه است. و این مورد خاص و ویژه هم اگر نشناسیم دیگر نمی‌شود به این روایت تمسک کرد. این روایت صلاحیت تمسک ندارد به دلیل اینکه از اوّل یک نوع اجمال و یک نوع معهودیتی در این روایت وجود دارد و وقتی ندانیم معهودیتش چی هست نمی‌شود به این روایت تمسک کرد.

علاوه بر اینکه غیر از تسلّم روایت‌های متعدد دیگری هم که هست ظاهراً آن روایت در مقام تفسیر این کلام پیغمبر هست که کلام پیغمبر استفاده شده که مثلاً آب را نمی‌شود فروخت. که آب کأنّ مردم همه شریک هستند. که امام علیه السلام می‌فرماید آن آب اگر انسان مالکش باشد مانعی ندارد بفروشد. آن آبی را نمی‌شود فروخت که مالکش نباشد. روایت‌های دیگر را هم در موردش صحبت خواهیم کرد.

به نظر می‌رسد که مراد این باشد. بنابراین اصلاً خود ماء الوادی، متعارف ماء وادی، ماء مملوک نیست. خود سؤال از ماء وادی که شده اینکه از یک ماء مملوکی سؤال شده، یعنی در واقع سؤال این هست که آیا ماء وادی را می‌شود تملک کرد یا نمی‌شود تملک کرد؟

امام علیه السلام می‌فرمایند کأنّ ماء وادی را نمی‌شود تملک کرد. آن که هست فقط اولویتی برای انسان ثابت می‌شود.

در مورد کلاء هم، کلاءها عمدتاً در مراتع خودروی اصلی هست که این مراتع نوعاً داخل در انفال هست. اصل زمین و اصل مرتع و امثال اینها داخل انفال هست. اگر کسی سبقت به آن مرتع گرفته باشد، حق سبق دارد، اولویت برایش ایجاد می‌شود ولی دیگر این اولویت باعث نمی‌شود که بتواند دیگری را از آن منع کند.

مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه در ملاذ الاخیار در بحث

در پرانتز بگویم.

اینکه در مورد فضل ماء فتوا و نظر علما چی هست، این را هم برای کلاس راهنما که گفتم حالا رفقا فتاوای علما را در این زمینه مراجعه بفرمایید ببینیم که در این زمینه علماء چه نظری دارند.

در مورد این فضل ماء عبارت خلاف را در جلسة قبل خواندیم. عبارت مبسوط یک ادامه‌ای دارد که خوب بود عبارت مبسوط را هم مد نظرمان قرار بگیرد.

مرحوم شیخ طوسی در مبسوط اینجوری تعبیر کردند در بحث مالکیت بئر و احیاء:

فکلّ موضع قلنا أنه یملک البئر فإنّه احق من مائها بقدر حاجته لشربه و شرب ماشیته و سقی زروعه فاذا فضل بعد ذلک شیءٌ وجب علیه بذله بلا عوض لمن احتاج الیه لشربه و ما شرب ماشیته من السابله (رهگذر) و غیرهم و لیس له منع الماء الفاضل من حاجته حتی لا یتمکن غیره من رأی الکلاء الذی بقرء ذلک الماء.

این شبیه همان است عبارتی که در روایت مورد بحث ما هست که لا یمنع فضل الماء یمنع به فضل الکلاء و امثال اینها، این در تعلیل مرحوم شیخ هم وارد شده.

و انما یجب علیه ذلک لشرب المحتاج الیه و شرب ماشیته فاما لسقی زرعه فلا یجب علیه ذلک لکنّه یستحب.

بعد نقل اقوال و روایات مسئله و اینها را کرده که عمدتاً روایت‌های عامی، روایت در جابر و روایت ابن عباس هست.

بعد می‌گوید اما الماء الذی هذه و جمعه فی حبّه او جرّته او کوره او بُرکته. ادامه‌اش بئرهه باشد، باید عبارت دیگری باشد من چاپ اخیر مبسوط که جامعه مدرسین چاپ کرده را می‌خواستم نگاه کنم، فرصت نکردم ببینم. او مصنعه

حب= یعنی مشک‌های بزرگ

کوره؟ باید کوزه هست، یا کوزةٍ هست.

مصناع= آبگیر

صل المصانعاً رکماً تحیما فی الفلواته.

تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی

صل المصانع رکما، می‌گوید آبگیرهایی که وسط بیابان هست، این آبگیرها آب در آن می‌مانده. حرکت نمی‌کرده، ساکن می‌مانده. یک مدت که می‌مانده آب بو می‌گرفته و می‌گوید که طبیعتاً این با آب روان چاه‌ها و چشمه‌ها و امثال اینها و رودخانه و اینها فرق دارد. می‌گوید که صل المصانع رکما. در مورد مصانع و آبگیرها از آن راکبینی که در بیابان‌ها، تحیم فی الفلواته، سرگردان بودند و یک مدتی دنبال آب گشتند و آب پیدا نکردند، حالا یکباره به یک آبگیری رسیدند و از خوشحالی می‌میرند از آنها بپرسید چقدر این مصانع ارزش دارد.

تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی. تو همه‌اش غُرغُر می‌زنی که مثلاً آب بو می‌دهد و امثال اینها.

جالب اینجاست در پرانتز. در کتاب درسی عربی این شعر آمده، مال دبیرستان هست. آنجا صل المصانع رکباً را معنا کرده از مصانع دربارة سواران سؤال پرسیده. این را اینجوری چیز کرده. به صبیه‌هایم می‌خوانم گفتم این معنایش این شکلی نیست. معلم اصرار داشته همین که در کتاب نوشته. واضح است عبارت معنایش چی است، تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی.

غرض این هست که مصانع آبگیرهایی هست که آبش راکد است. آبش می‌ماند. مصنع این هست.

اما الماء الذی هذا و جمعه فی حبّه او جرّته او کوزه او برکته او بئره او مصنعه او غیر ذلک فانه لا یجب علیه بذل شیء منه

بئر: نمی‌دانم مراد از بئر چی است، باید یک کلمة دیگر باشد

شاگرد: بئر چرا مشکل دارد؟

استاد: ادامه‌اش، بحث قبلی‌اش چیز بود

فانه لا یجب علیه بذل شیء منه و ان کان فضلا منها حاجته بلا خلافٍ لأنّه لا مادة له. چون ماده ندارد.

اینها یک جایی جمع شده آب راکد است، به خلاف آب چاه. مگر بئر شخصی، باید یک کلمة دیگر باشد.

شاگرد: شیخ ظاهراً بئر را بدون ماده فرض می‌کردند. علامه

استاد: نه یملک البئر قبل از این حرف‌ها، عبارت قبلی‌اش هست که اصلاً بحث بئر، بحث قبلی‌اش بحث بئر است.

شاگرد: بئر اصلی‌اش همان.

استاد: آن بئر با این بئر ظاهراً به هر حال أنّه لا مادة له.

هذا فی ماء البئر. هذا یعنی اصل این بحث.

اما العین الذی علی ظاهر القرار علی صاحب القرار بذل الفاضل عن حاجته لماشیة غیره مثل البئر سواء.

چاهی که چاه آشکار هست، یک سری چشمه و امثال اینها. چشمه‌های آشکار این علی صاحب القرار بذل الفاضل عن حاجته لماشیة غیره مثل البئر سواء.

در مقابل ماء بئر که ما بئر پنهان هست به خلاف چشمه. می‌گوید چشمه هم مثل آب بئر می‌ماند که آن هم واجب هست که لماشیة غیره فاضلش را بذل کند، این هم مثل همان هست.

اینجا یک تفسیری مرحوم در اینجا بین آب راکد و آب ماده‌دار داده و در آن روایت لا یمنع فضل الماء لیمنع به الکلاء این از این جهت هم یک فرقی بین مورد روایت، یعنی اطلاق اوّلیة ماء بئر ممکن است فضل الماء عبارت روایت چی بود؟ لا یمنع فضل الماء یمنع به فضل الکلاء این یک اطلاقی دارد، اطلاق بدوی. بنابراین از این جهت هم بین مورد روایت و موردی که آقای سیستانی کلام شیخ طوسی در خلاف که آوردند و کلام مبسوط فرق هست. این عبارت اطلاق دارد. مگر بگوییم که با توجه به اینکه می‌توانیم لاضرر و لاضرار را ذیل روایت بگیریم به قرینة لاضرر و لاضرار بگوییم مراد، قرینة خارجیه که در مورد غیر از ماء البئر لازم نیست آب به دیگری داده بشود آن قرینه باشد که مراد از فضل ماء یک قسم خاصی از فضل ماء هست. اشکالی که مطرح می‌کردیم که بین مورد روایت و مورد اجماع چیز نیست\* ایشان می‌گویند کأنّ اگر ظهور دلیل در این هست که لاضرر و لاضرار ذیل حدیث هست، مجرد اینکه ما تصور نباید بکنیم کأنّ اجماعی هست که اینجا مکروه هست منع فضل ماء، نه ما ممکن است منع فضل ماء را حرام بدانیم، البته در یک نوع خاصی، با توجه به قرینة اجماع ممکن است آن را تخصیص بزنیم بعضی مواردش را از تحتش خارج کنیم. ولی به هر حال، ما یک اجماع نداریم که این روایت نتواند ذیلیتش برای آن ثابت بشود. اگر تقریب این تقریب باشد باید دید ظهور صدر روایت در اطلاق قوی‌تر است نسبت به مواردی که با اجماع داریم از تحتش خارج می‌کنیم. یا ظهور ذیلیت لاضرر و لاضرار نسبت به این روایت؟ این دو تا را باید با همدیگر مقایسه کرد. ممکن است ما به قرینة اینکه کأنّ ظهور اطلاقی روایت در مورد اینکه همة آب‌ها را بخواهد شامل بشود، آن ظهورش اینقدر قوی باشد که ظهور بدوی روایت در اینکه لاضرر و لاضرار ذیل روایت پیامبر بوده را ما از آن ظهور رفعیت کنیم.

فکر می‌کنم این چیز اخیری که عرض کردم در مورد آبی که جمع می‌شود این خیلی ظهور اطلاقی‌اش قوی نیست. چون آن چیزی که متعارف بوده منع فضل ماءها در این حدی نبوده، یا آب‌های مباح بوده که یک جایی بر خودشان آب را جمع کرده باشند امثال اینها، اطلاق دارد، نه اینکه اطلاق نداشته باشد ولی ظهور روایت در اطلاق داشتن نسبت به این موارد اینقدر قوی نیست. اگر ما ظهور لاضرر و لاضرار را بپذیریم می‌شود این روایت را تخصیص داد به مواردی که مشابه با آن روایت باشد.

ولی اینکه این را بخواهیم شبیه روایت، خصوص آن انهار کبار بدانیم. انهار کبار یک چیز خیلی خاص است. انهار کبار فقط بحث وضو گرفتن و آب خوردن و امثال نیست. ماشیة هم در آن نیست.خوردن ماشیة و امثال اینها نیست. این روایت ظهور چیزش در مورد ماشیة است. لیمنع به فضل الکلاءٍ.

شاگرد: اینجا چرا ماشیه نیست؟

استاد: آن انهار کبار آن که به عنوان اجماع مطرح هست در انهار کبار استفادة از ماشیه نیست. آن این است که می‌شود وضو گرفت، می‌شود خورد می‌شود غسل کرد. اینجور استفاده‌های ضروری خود شخصش و امثال اینها ظاهراً. فکر می‌کنم که اطلاق این روایت نسبت به اینکه فضل ماء نسبت به اینکه نسبت به ماشیة هم انسان حق دارد، اینکه اطلاق تقریباً صراحت است. آن خیلی قوی است. اگر بحث انهار کبار را پایش را وسط بکشیم این با آن نمی‌شود این روایت را حل کرد. مرحوم مجلسی اینکه گفتم بحث انهار کبار را همینجا در ذیل همین روایت مطرح کرده.

از جهت دیگر هم ما اگر روایت را با توجه به روایات مختلفی که داریم بگوییم این مربوط به ماء مملوک نیست. مربوط به ماء مباح هست. آن هم اشکالی ندارد. یعنی تخصیص زدن روایت به ماء مباح اشکالی ندارد به دلیل اینکه نوعاً، اینکه آقای سیستانی هم اشاره فرمودند نوعاً آبی که هست به خصوص ماء الوادی که هست، ماءهای مباح هستند. اینکه بگوییم این روایت ماء مملوک را شامل نمی‌شود از تحتش خارج کنیم آن مانعی ندارد. بنابراین ظهور اگر ما بپذیریم که لاضرر و لاضرار ذیل روایت هست ظاهراً ظهورش در ذیل بودن، ظهورش قوی‌تر از ظهور اطلاقی این روایت نسبت به ماء مملوکی هست که ماء مملوک مثلاً ما به قرینة روایات دیگر یا به قرینة اجماع بگوییم واجب نیست آنها را فضل کردن. بنابراین می‌شود ما این روایت را حمل کنیم بر ماء مباح، و به ذیلیت لاضرر و لاضرار نسبت به این روایت تحفّظ کنیم.

ایشان در ملاذ الاخیار، جلد ۱۱، صفحة ۲۳۴ ذیل روایت می‌گویند: یدلّ علی انّ للمسلمین جمیعاً حقٌّ فی الثلاثة، ماء و نار و کلاء. و ربما یحمل علی المباح منها.

ولی مرحوم مجلسی گویا خودشان حمل دیگر را پسندیدند.

و الظاهر انّ للمسلمین فی المیاه حقٌّ بالشرب و الوضو و الغسل و الاستعمالات الضروریة کما تشهد به عادة السلف من عدم استئذان ملّاک فی ذلک و الاخبار الدالة بفهاویها علیه و للحرج الشدید اذا لم یکن کذلک فان المسافرین یریدون المناهل فی القراء و البلدان.

مسافرین به آبشخورگاه‌ها و اینها در قراء و بلدان قصد می‌کنند، اعاده می‌کنند.

و لا یمکنهم استئذان اهلها بعد تطاول الازمان.

نمی‌دانم بعد تطاول الازمان یعنی چی.

یعنی خیلی از اینها می‌گوید بعد تطاول الازمان صاحبشان راحت پیدا نمی‌شود. شاید مرادش این باشد.

مع شدة الضرورة فی ذلک فقد سألوه فی اخبار الکثیرة عن رجل یرد علی ماء فی قریة ترده السباق و طلب فیه الکلب فجوّز استعمالها و لم یوقفو علی رضا اهل ائمة معصومین علیهم السلام.

البته این روایات اصلش از نجاست و اینهاست. ولی می‌گوید کأنّ مفروق عنه هست که اصل استفاده از آنها من غیر جهة النجاسة کأنّ جایز بوده. اینکه بخواهیم بگوییم مراد خصوص صورتی هست که رفتند مالکش را پیدا کردند اجازه گرفتند می‌خواهد بگوید ایشان بعید هست و این صورت متعارفش این هست که مالکش را ندیدند و امثال اینها.

تصور می‌کنم حمل این روایات بر ماء مباح.

مطلب مرحوم مجلسی در جای خودش درست، انهار کبار سیره هست و صحیح هست. ولی اینکه این روایت ناظر به آن بحث انهار کبار باشد، این بعید است. ماء وادی بحث روشن‌ترش بحث استفاده از شرایط ضروری و امثال اینها نیست. آن که هر روز می‌آید گله‌اش را آب می‌دهد. آن یک چیزی هست، رهگذری هست یک موقع می‌آید از آنها می‌خورد می‌رود امثال اینها. اما اینکه بخواهد هر روز بیاید گوسفندهایش را آنجا آبیاری کند، آب بدهد، امثال اینها، این یک بحث دیگر است. این ظاهراً مراد از ماء وادی در این روایت‌ها چیزهای مباحث هست، همچنان که مرحوم مجلسی می‌فرمایند که بعضی این روایت را، مباح را حمل کردند.

شاگرد: مسافرین گوسفند با خودشان نمی‌آورند.

استاد: مسافرینی که ایشان مفروض گرفته مسافرهای عادی خودشان هستند. ماء کبار، اصل آن مطلب را نمی‌خواهم چیز کنم. مطلبش درست هم هست که آقایان بعضی وقت‌ها در بحث ماء کبار گفتند که اگر مالکش نهی نکرده باشد. به شرطی که می‌گویند، لازم نیست احراز اذن بشود. حاج آقا می‌فرمودند که نه اصلاً همچین قیدی ندارد، حتی اگر بدانیم که نهی هم بکند اصلاً مالک حق ندارد در اینجا، نهی‌اش هم مؤثر نیست اگر در آنها صغار و مجانینی هم وجود داشته باشند که اولیائش باید منافع آنها را در نظر بگیرند آنجاها هم سیره بر چیز هست که آقای سیستانی هم همین مطلب را اشاره کرده بودند، مرحوم مجلسی هم ظاهراً همین مطلب را کأنّ اشاره می‌کنند.

بحث سر این نیست که شارع مقدس یک اصل عملی در ظرف شک در رضایت مالکین و عدم رضایت مالکین جعل کرده باشد. اصلاً برای افرادی که هست سیرة عقلا حقی در اینجور آب‌ها قرار داده شده به جهت یک ضرورت‌هایی که منشاء می‌شود که یک نوع حرج نوعی در اینجور موارد به خصوص در زمان‌های قدیم ایجاد بشود.

شاگرد: علت اصلی که این روایت را شروع کردیم در کلاس بررسی کردن مگر این نبود که می‌خواستیم بگوییم که آن اجماعی که بر تنزیهی بودن هست حالا فارغ از اقوال فقها که خواندیم یک سری روایت‌هایی دارد که معارضش هست.

استاد: این روایت‌ها مربوط به ماء مباح است نه ماء مملوک.

شاگرد: آب چاه را مملوک گرفتیم اینها

استاد: اینجا در مورد ماء مملوک است، کما اینکه در مورد کلاء و نارش در مورد مملوک نیست و مباح است، در مورد مائش هم نمی‌توانیم بگوییم این در مورد ماء غیر مباح هست.

و صلی الله علیه سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

[پایان]